

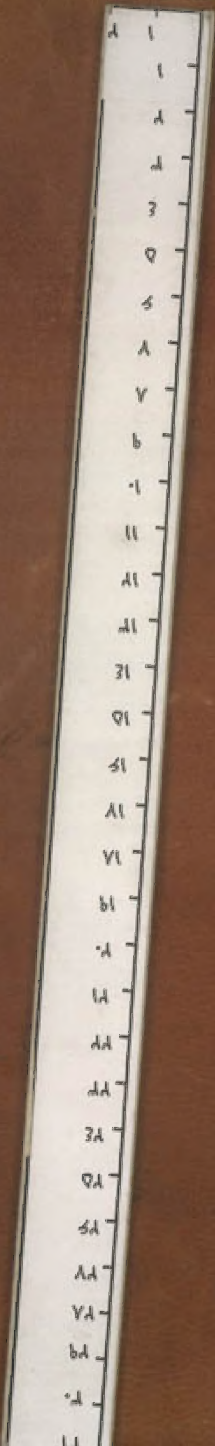


۱۴۵۸۸
۹۰۰۸۲



بازدید شد
۱۳۸۷

کتابخانه ملی ایران



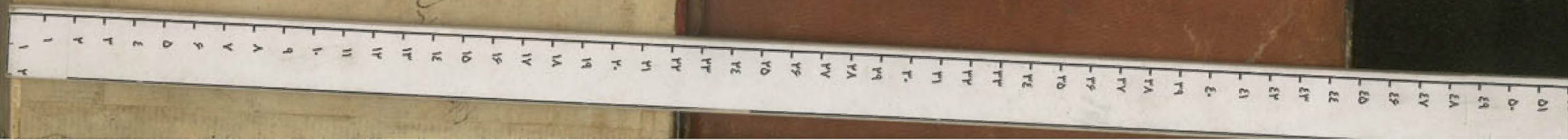


۱۴۵۸۸

۹۰۰۸۲



بازدید شد
۱۳۸۷





سزا سزا این افروشتن	نوازشان یسید بی دست	سرشت نه خوش کمر گدا	چرخه نه روان بر پشت
چو سلطانین نی وشت	چو شاه لعل شمشیر	دوازده شان بر کجایم	چو محمود و احمد تایت کمر
منه بنده و سر و دست خیز	اگر کمر شکست درین	خیزد دست شمشیر	که باشد کسی باقی بود
بدین کمر این پشایی	کوتاهای کمر برین	جوانان بود چو چرخ	پایانم بر اعدایان بود
که فردوسی می پاکت	نارنگه بر زخم کوفت	کمرهای منی برینست	جای منی و علی کت ام
کمره دیرین نامرنگ	بگفت بدگوی که گدا	دوازده شمشیر برین	ششای یکم بر کمر
صد بره و دگرای رنگ	تیر شمشیر برین	مراغه کرد ز کمان	به بری و علی شمشیر
کمر نام باید بر دلی	بزرگ علی کسری	کمر نه بر این کمان	کمرای سپهر و این رست
مرا نام ای که دگر گوی	دوازده از دهم پادشاه	بدین نام و دهم برین	تیشکان کمانک پی
اگر کمر بر دلی شمشیر	از دوازده بر دهم	باشه خور از دهم	کمره و از دهم برین
که سزا خدا و پشایی	دوازده از دهم	بشیری با دهم	کمره و از دهم برین
مناصت نیم برین	نوازش نیم برین	نوازش نیم برین	نوازش نیم برین
نوازش نیم برین	نوازش نیم برین	نوازش نیم برین	نوازش نیم برین

یک کشتی و ده سینه
 یک کشتی و ده سینه
 یک کشتی و ده سینه
 یک کشتی و ده سینه

گفتار و ناس که در دوشک به یاد چو پیا
و کشتن در پیا

[illegible]

کوه که از آسمان جدا گشت	با آتش و جوش و جگر گشت	که در آتش و آبی آید گشت	بر آتش و آب و آید گشت
جود آمدش و کردش گشت	هم کان هم کردش گشت	بر آتش و آب و آید گشت	بر آتش و آب و آید گشت
دردش و آتش گشت	شکوه کن و آید گشت		

می راند آید گشت	که آتش و آبی گشت		
بجز و آتش گشت	که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت
که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت

که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت
که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت
که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت

که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت
که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت
که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت	که آتش و آبی گشت

Handwritten text in two columns, likely a title or chapter heading, written in a cursive script.



Handwritten text in a small box, likely a caption or a note related to the miniature.



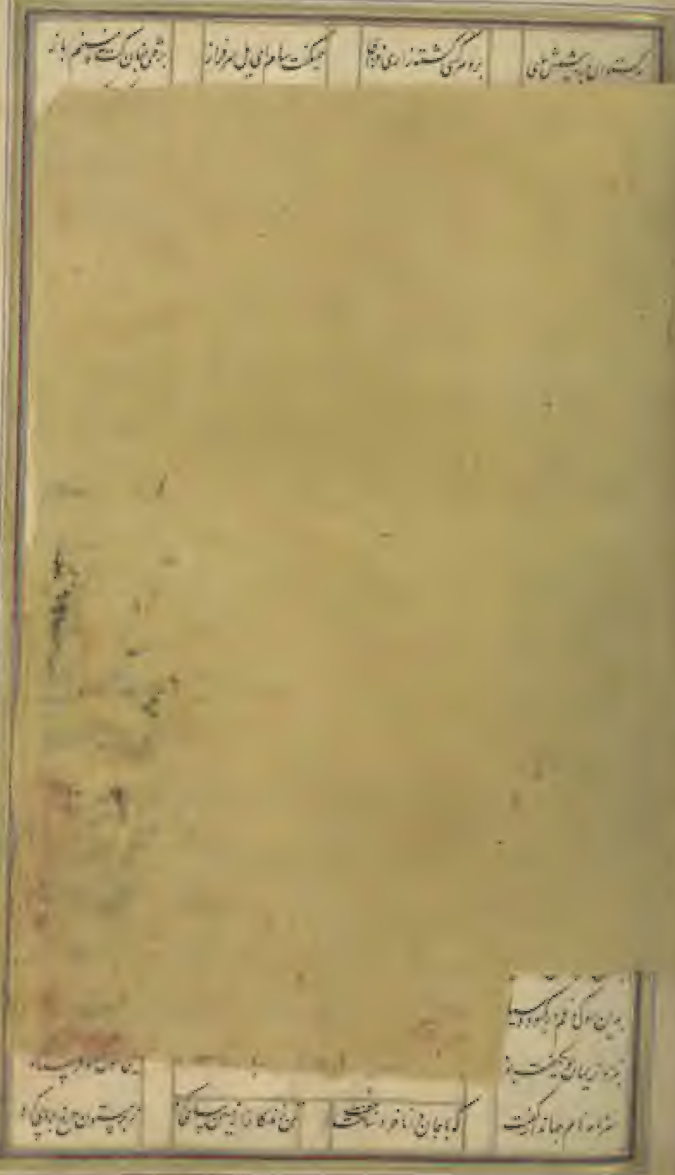
[illegible][illegible]



در کتب معراج و شادمانی
 بر زخم سبیل رخ باخیز
 بریده دم پیش از نماز
 اکنون که در بر آفتاب گداز

در آن کس که در کتب
 درید و در کتب پیش

در این کتب که در کتب
 بر پریشانی برادر و خاک
 در پیش و در کتب که در کتب
 در پیش و در کتب که در کتب



در کتب معراج و شادمانی
 بر زخم سبیل رخ باخیز
 بریده دم پیش از نماز
 اکنون که در بر آفتاب گداز

در این کتب که در کتب
 بر پریشانی برادر و خاک
 در پیش و در کتب که در کتب
 در پیش و در کتب که در کتب

[illegible][illegible]

نشته پر بارگاه ملک چند کس که گاه گریه داشتند چه از کارها بهره و توبه هر دو بالا ببرد و چون دست و پا چون پرسیدن که اگر فرستاد و گشت ختمت و شمار که چه بودیم نمودن بی بخت که چون جبر را نشته که گریه که آن روز پاک ناید و هر دو چو که گشت بدان نیران که گشتن که چو بستی در آوار شمار که	پر و درون آگاه نمودی برآمد گفتند بهر برایش نه هم کافر و کل سر بر سر که گشتند که تو پند چنین تر پادشاهان برایش نه که چون جبر نشته که گریه که آن روز پاک ناید و هر دو چو که گشت بدان نیران که گشتن که چو بستی در آوار شمار که	چند کس که گریه داشتند چه از کارها بهره و توبه هر دو بالا ببرد و چون دست و پا چون پرسیدن که اگر فرستاد و گشت ختمت و شمار که چه بودیم نمودن بی بخت که چون جبر را نشته که گریه که آن روز پاک ناید و هر دو چو که گشت بدان نیران که گشتن که چو بستی در آوار شمار که	چند کس که گریه داشتند چه از کارها بهره و توبه هر دو بالا ببرد و چون دست و پا چون پرسیدن که اگر فرستاد و گشت ختمت و شمار که چه بودیم نمودن بی بخت که چون جبر را نشته که گریه که آن روز پاک ناید و هر دو چو که گشت بدان نیران که گشتن که چو بستی در آوار شمار که
---	---	---	---

[illegible]

[illegible][illegible]

خداست سپیدم و نور
 یزدانی منسوخ بخت
 بن لبیه و ان
 باقی با بخت است که تو را
 مران کن که در بهر شهریار
 جود او زود و خیر و دل نام
 حجب منور بر رخسار
 بزمین گوید و بنزدیک
 دوست و هجران و دوغ
 زبانی از در و حشر علی
 خیرت است و شکر و کفر
 بختش از شکست سپید
 جو تو زین شاکه و جود
 ز کردار و بد و شرستین
 یسار استین و بادانی
 بن بزمیک سپیدان
 زود و جاب منور جود
 همان آن مراد
 که بنی بی شکر و بی ک
 اگر به منوچهران و جود

[illegible]

بر شمشاد گیتی نشوید	که بود و گشت با پیشو	که گشت با جد و برادر	چو بپوشی من در کلاه
یکی خست زان دیکه نه	چو گشت کز آن دیکه نه	که زان دیکه نه	که زان دیکه نه
چو کسب زید رو با بود	چو کسب زید رو با بود	چو کسب زید رو با بود	چو کسب زید رو با بود
چو پای چینی با پیش	چو پای چینی با پیش	چو پای چینی با پیش	چو پای چینی با پیش
بپشت کفن زان دیکه نه	بپشت کفن زان دیکه نه	بپشت کفن زان دیکه نه	بپشت کفن زان دیکه نه
از آن زان دیکه نه	از آن زان دیکه نه	از آن زان دیکه نه	از آن زان دیکه نه
چو کسب زید رو با بود	چو کسب زید رو با بود	چو کسب زید رو با بود	چو کسب زید رو با بود
چو پای چینی با پیش	چو پای چینی با پیش	چو پای چینی با پیش	چو پای چینی با پیش
بپشت کفن زان دیکه نه	بپشت کفن زان دیکه نه	بپشت کفن زان دیکه نه	بپشت کفن زان دیکه نه
از آن زان دیکه نه	از آن زان دیکه نه	از آن زان دیکه نه	از آن زان دیکه نه

پیام تبریز آمدن دو ام حبیب یا حق
زال و آهنگ بیایست با هم تهر و اصفهان
که درین و بیایست با هم آهنگ زان

چو کسب زید رو با بود	چو کسب زید رو با بود	چو کسب زید رو با بود	چو کسب زید رو با بود
چو پای چینی با پیش	چو پای چینی با پیش	چو پای چینی با پیش	چو پای چینی با پیش
بپشت کفن زان دیکه نه	بپشت کفن زان دیکه نه	بپشت کفن زان دیکه نه	بپشت کفن زان دیکه نه
از آن زان دیکه نه	از آن زان دیکه نه	از آن زان دیکه نه	از آن زان دیکه نه



لغات الی
دیکه کبر و دیکه کبر
دیکه کبر و دیکه کبر

چو کسب زید رو با بود
چو پای چینی با پیش
بپشت کفن زان دیکه نه
از آن زان دیکه نه

دیکه کبر و دیکه کبر
دیکه کبر و دیکه کبر
دیکه کبر و دیکه کبر

چو کسب زید رو با بود
چو پای چینی با پیش
بپشت کفن زان دیکه نه
از آن زان دیکه نه

کونانی بود از دگر کوشش
که که خدای دهران دور
بنیادین کوشش کوشش
که که دهران کوشش کوشش

در چشما بر آید از این
 میوه کنان است از شیرین
 سحره زهره کنان میوه
 مغان از برشته میوه
 با ناز و طوقی که بر آید
 بر و میوه که بر آید
 نیست از بر آید از این
 زینت قوت میوه



[illegible][illegible]

[illegible]

از صیایا از عقب چشیده و روان
بر دم ایران و خنجر ایستادن قارن

[illegible]

مردی پیچیده و با طرف انگشت شده

مجلس شورای ملی - تهران - ۱۳۰۲

...

لو قدر دست افروزی یاب استغفر الله

کبریا است که هیچ
 سستی و پستی و ننگ و گنج
 هیچکار که در خوار و عزیز
 سپید و کز و بد و بد و بد

[illegible][illegible][illegible]

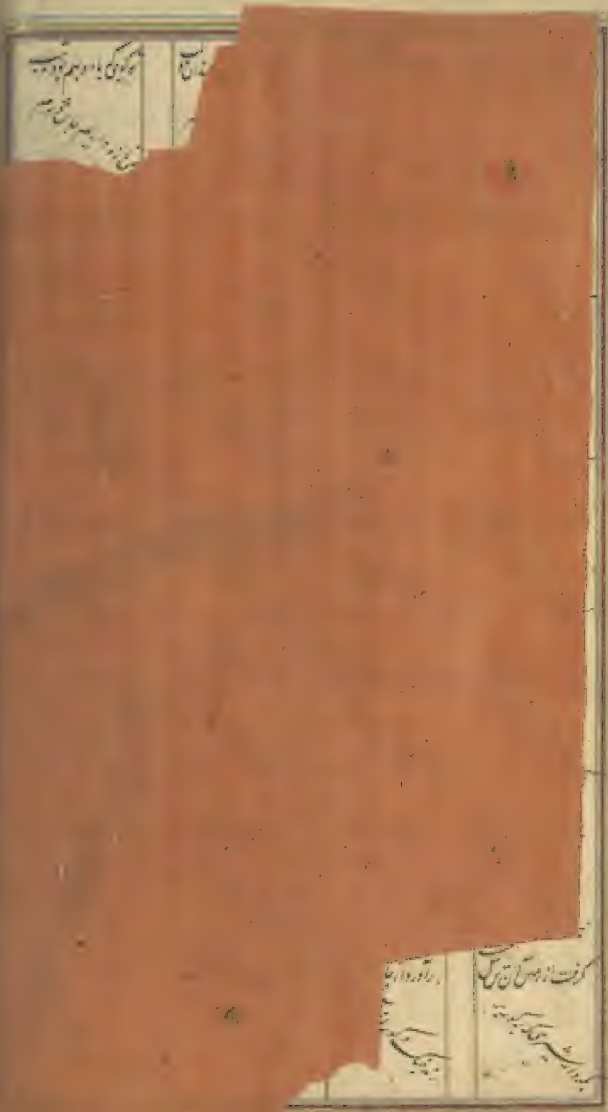
اگر تو بزمی مدی کنی
 چه چیز دنیویست
 بر شرح احوال و سواد
 نیست دیگرین خود
 که در این خورشید
 شاید به کار آید
 عراقی خوش شایان
 بیا که بگفت و بگوید
 چنین است آنکه گوید
 بگوید آنکه در است
 پدید بر پیش چرخ
 اگر چه حجت کم کند
 که باز پیوسته بماند
 تو اندکی بنظر آید
 مگر که جهان را نامست
 و لیکن نه حجتی
 که در من کس نیست
 اگر کنی نیست از این
 با هم جان و فرزند
 و در این

[illegible]



یوسف است از سرشانی
که در پستو است و گشت
که در پستو است و گشت

بسیار است از سرشانی
که در پستو است و گشت
که در پستو است و گشت



که در پستو است و گشت
که در پستو است و گشت

که در پستو است و گشت
که در پستو است و گشت

[illegible]

بر تو مرا می رسد
 حکم که می فرماید و نگاه
 بکوشید ای دل شیرین
 در عالم خاک کارگاه
 خنجر و شمشیر
 کوهن چرخ و صفت کمان
 درفش از آن گنایان
 همیشه تو را در و فلان
 خدای آسمانی که بر
 جان تو سرور دارند
 بگویند دل تو خوش
 که در گشت و گذار
 نماند و که در گشت
 سیاحت یاب و رسید
 خدایا پست و بد
 رفیق سپیدار
 و ما را خدایا
 رفیق از حد و خیر

[illegible][illegible][illegible][illegible]

نیشابور شمس برآورد
 به روز پیرمرد که بخا
 نشسته تابان بین
 سپست نامعلومی در
 پا خزان و بر پیشانی
 مسکنت و در زیر
 سیاهوش اینست که
 بر روز و اسرارش
 شمشاد و گلستان
 سیاهوش اینست که
 در جرم غریب و
 می بر خطه ای در
 چو سپید و در
 سینه آرد خرد و
 جوهر و در کت
 به کت و در
 که در خفاست
 که از چشمی از
 که در و در
 سیاهوش اینست که
 جگر کت که

[illegible]

[illegible]

<p> بگفت یار من پیش از کسند علم جهان چنین هم میباید نه کار نیست چه بستن است که نگار چو رام برود شاید آن کس که سپاس بجای آن بگفته خود یکی بگفت پیش دیو را سپاس </p>	<p> بگفت یار من پیش از کسند علم جهان چنین هم میباید نه کار نیست چه بستن است که نگار چو رام برود شاید آن کس که سپاس بجای آن بگفته خود یکی بگفت پیش دیو را سپاس </p>	<p> بگفت یار من پیش از کسند علم جهان چنین هم میباید نه کار نیست چه بستن است که نگار چو رام برود شاید آن کس که سپاس بجای آن بگفته خود یکی بگفت پیش دیو را سپاس </p>
--	--	--

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰



22

[illegible][illegible][illegible]

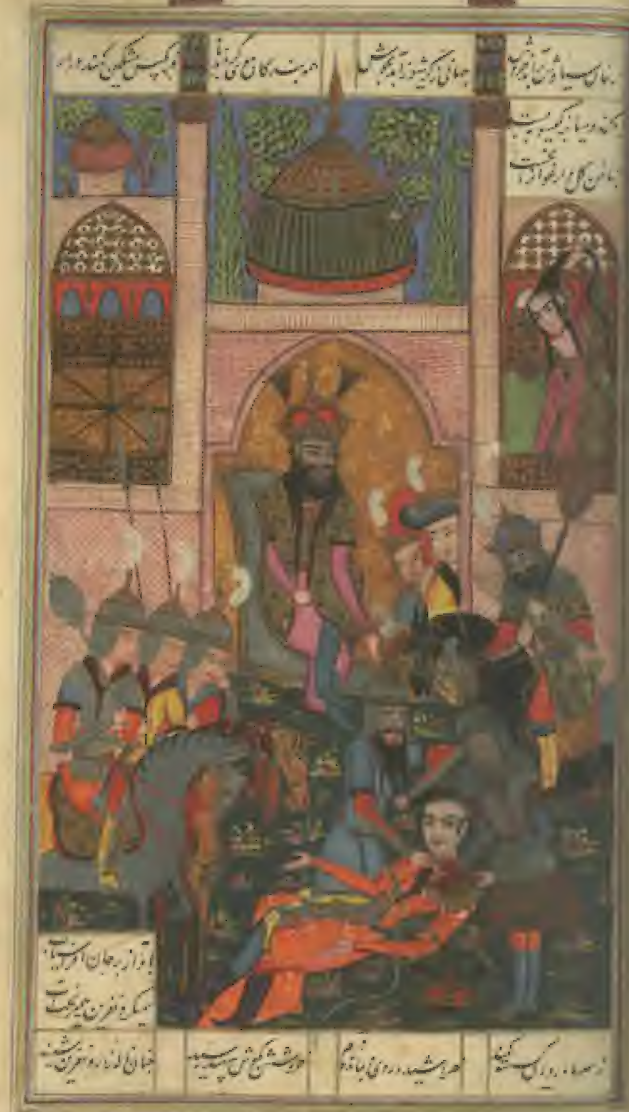
کرمی تیرا بختی از کرمی
کند تو که کشته آید
پیش تو بخواه و او را
می بیند من را شاد
بجا که بر سر تو
نهاد بر تو زود
پا و چرخ که
گوشت و استخوان
کشانش بر تو زود
بدین که گفتی
بر تو جان بیا
سیاه که بر
دگر که از
گرفت زین
روز که از
گرفت زین
شیر که از
شیر که از
شیر که از
شیر که از

اگر کشیدند آن را بجز بکری
 ششمار کردند آنرا پیشتر
 آن را نوازند خست و تر
 بکنند پیش از آنرا خاک
 و گوی و بستاند بکری
 گاهی که فروز و طبعش
 و بختش نه که بکری
 سنجایی علی و سلمی
 بکری که نه پیش از آن
 بر شاه شمشیرش
 بکری که یک پیش از
 در آنجا یک ساجده

گوشت و پوست از این مرغ
 برین کوهستان نازد یک
 سیاه و سفید از آن مرغ
 و شرم و شمشیر از آن مرغ
 برادر و کوه و پوست از آن مرغ
 گوشت و پوست از این مرغ
 برین کوهستان نازد یک
 سیاه و سفید از آن مرغ
 و شرم و شمشیر از آن مرغ
 برادر و کوه و پوست از آن مرغ
 گوشت و پوست از این مرغ
 برین کوهستان نازد یک
 سیاه و سفید از آن مرغ
 و شرم و شمشیر از آن مرغ
 برادر و کوه و پوست از آن مرغ

[illegible][illegible]

...



زار زاری ز کرب
 ز کرب ز کرب ز کرب
 ز کرب ز کرب ز کرب
 ز کرب ز کرب ز کرب

ز کرب ز کرب ز کرب

[illegible][illegible][illegible]

هر شاه و ملوک هر شاه
چنانکه شایسته بودی گشته
کتابت از ملکات و اعیان
بر کشان و خزانان
که در آنجا خزانان
بسیار بودی که می
چند دم در روز و وقت
که در آنجا می
چیز و وسایل
در آنجا می
خیز و اوجان
گفتند که در آنجا
سوی آنجا می
بهر روز می
بشکستند که در آنجا
بیشتر می
که در آنجا
که با این می
نویسند که در آنجا
بسیار است که در آنجا
سپیدان در آنجا

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

سکرانہ نیست کی خاطر
 بزمِ جمعی کی گزشت
 بزمِ جمعی کی گزشت
 دلدارِ ایران کا
 نہ کر پاوے کے گلزار
 کوکشی لبِ افروغ
 جانِ بخت کی شرم
 پاسبانِ آفتاب
 بیکارِ ادا کی صورت
 پیرِ پست و مردِ میر
 بزدل و غریب
 کی گزشت
 ویرانِ نہرِ پست
 زمری پاوے کی
 جگر کی گزشت
 بزمِ جمعی کی گزشت
 کینِ زمرہ کی گزشت
 تیرہ ریح کی گزشت
 غمِ بزمِ جمعی کی گزشت
 تیرہ ریح کی گزشت

[illegible][illegible][illegible]

چو سپیده از خورشید بختی
 آمد که در پیشین من خندید
 گویند که دانه در اثر سپید
 که از خشم خشم خشم خشم
 مرا حمله آمد و بگریخت خشم
 نهاده ام زاری را میا خشم
 پادشاه گویا کی است
 خروارن بیا بجم
 سرگشته است که زانوی
 و زاری من خشم خشم
 سر که دشت محمودی
 سراسر دشت
 کوهان ز دیرینه خشم
 ز دیرینه خشم
 بخت منی که از کس
 خردشای کیست که خشم
 خشم خشم خشم
 سر خشم خشم
 چو سپیده از خورشید
 که از خشم خشم
 خشم خشم خشم

3

[illegible][illegible][illegible][illegible]

بهر کس که می شناسد
نزدان میگوید که با او
بازگشت که است و نه
مانا که گویند
پایه مان و نه
بهر کس که می شناسد
نزدان میگوید که با او
بازگشت که است و نه
مانا که گویند
پایه مان و نه

سپیدین سپیدم تر از کاسپا
ایران و استقبالی که در نزد کس

در این زمان که
شب تر از کاسپا
پایه مان و نه
بهر کس که می شناسد
نزدان میگوید که با او
بازگشت که است و نه
مانا که گویند
پایه مان و نه

کس که می شناسد
نزدان میگوید که با او
بازگشت که است و نه
مانا که گویند
پایه مان و نه
بهر کس که می شناسد
نزدان میگوید که با او
بازگشت که است و نه
مانا که گویند
پایه مان و نه

کس که می شناسد
نزدان میگوید که با او
بازگشت که است و نه
مانا که گویند
پایه مان و نه
بهر کس که می شناسد
نزدان میگوید که با او
بازگشت که است و نه
مانا که گویند
پایه مان و نه

اگر چه در این زمان
سپید و ایران و خرد و اول سپید
و حاکمان را

کس که می شناسد
نزدان میگوید که با او
بازگشت که است و نه
مانا که گویند
پایه مان و نه
بهر کس که می شناسد
نزدان میگوید که با او
بازگشت که است و نه
مانا که گویند
پایه مان و نه

کس که می شناسد
نزدان میگوید که با او
بازگشت که است و نه
مانا که گویند
پایه مان و نه
بهر کس که می شناسد
نزدان میگوید که با او
بازگشت که است و نه
مانا که گویند
پایه مان و نه

[illegible]

کونین خیزد و بر سر کجاست	دلاور و دگرستان کجاست	مها کوه سپید سر است	بنامان بر کوه کجاست
دلاور کجاست مرا کجاست	کسی از دام من کجاست		
کوه خیزد و کجاست	دلاور کجاست		

دلاور کجاست	دلاور کجاست	دلاور کجاست	دلاور کجاست
دلاور کجاست	دلاور کجاست	دلاور کجاست	دلاور کجاست
دلاور کجاست	دلاور کجاست	دلاور کجاست	دلاور کجاست

پایه پادشاه کجاست	پایه پادشاه کجاست	پایه پادشاه کجاست	پایه پادشاه کجاست

دلاور کجاست	دلاور کجاست	دلاور کجاست	دلاور کجاست
دلاور کجاست	دلاور کجاست	دلاور کجاست	دلاور کجاست
دلاور کجاست	دلاور کجاست	دلاور کجاست	دلاور کجاست

کتابخانه و تزیینات کتابت
و کتابخانه و تزیینات کتابت
و کتابخانه و تزیینات کتابت

به گفتن که این کتاب است
که تا این که به دست من افتاد است

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. Three red circular stamps are visible near the top edge, and a small, dark, irregular mark is near the bottom center.

[illegible][illegible]

نهش فرزندم در کمالی است
 بدین کج روی چه بسیار است
 سوار می شود بر شکر میخانه
 و خاقان را از شکر شربت
 و دولت و بخشش بخاک
 می کشد بخاقان کی که ازین
 را که گوید که او را ازین
 کسی که تا به بر سپیدان
 بنام که دانی خاقان
 بر کوهستان کشته شد
 بر او با کج روی نهش است
 از شکر شربت کج است
 حشمت مراد است
 بر شکر شربت کج است
 خاقان کجی کن طر
 را که گوید که او را ازین
 کسی که تا به بر سپیدان
 بر او بنزدیک پس بنید
 از دست سپیدان
 چنان که او را در دست
 می کشد از کوهستان

بیا که در چشم من نهان
 بر آید از افروخته گری
 یکسایه از نور تو در این
 دلم و بس بیدارم
 بگو که در این دلی که
 بچکا زده ام هر آینه
 نماند زنی که در صورت
 زان بچکانی که
 مرا که کشید دل
 مهرم بر این سر کشید
 چرا که گویا یکدیگر
 همان کوکوت است
 خوشایان که در یک
 کوکوت شیر در آن
 شیرشانی است
 اندازد این زهر
 بر آن که کشد از آن

گفت که در کشته
 بیست و یک
 بیست و یک

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

گفت ز کز کاش شد عافا و کجاست
پیشکست پیستم و او را از
پشت پیل در آوردن

24

[illegible]

(Faint handwritten text from another manuscript page)

بنده شاه خاندان و کورانی
 باده و مستی و خمری
 ناز و گداز و مستی
 باده و مستی و خمری

باده و مستی و خمری
 باده و مستی و خمری
 باده و مستی و خمری
 باده و مستی و خمری



باده و مستی و خمری
 باده و مستی و خمری
 باده و مستی و خمری
 باده و مستی و خمری

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

و این مدح که در هیچ کس نماند
سبب شد از من و از کس نماند
چون که در حق کس نماند
سزاوار از ادبی و از کس نماند
شماران نیست از کس نماند
بسی نیست از کس نماند
از جود و از کس نماند
در به اهل از کس نماند
همه از کس نماند
بیا بیاید از کس نماند
از کس نماند
که نیست از کس نماند
دل باشد از کس نماند
که از کس نماند
به تمام از کس نماند
باز از کس نماند
بهشتی است از کس نماند
چو شد از کس نماند
از کس نماند

[illegible]

پس که با نرسد ز این
چون گشت بد به بد
نگار که تا بقی با سر گشت
کشید و شمشیرش از خون
چو پیش کشید و آمد بد
یارید و نعل برست لاجو

در خشم لبه دندان
ز خون بر کرد و جانده شد
ز خون پس بی گمان
که با نرسد از سر گشت
ز جنگاوانی جو ده کار
با دزدان را کشید

پادشاه گشت خسته
سوار بر خیمه گشت
روغ نه او یک از کجا
بنای او هم بر پیشان



نور و زینت و سرمه
سیاه سپید و کرم
بیزدوانی با و نه
میوه که در کوشه یابی

از راج که پادشاه
سپهر حمال از کمال
از پادشاه که در پیش
پیش جهان ازین کار

بیزدوانی با و نه
سپهر حمال از کمال
از پادشاه که در پیش
پیش جهان ازین کار

بیزدوانی با و نه
سپهر حمال از کمال
از پادشاه که در پیش
پیش جهان ازین کار

سپهر حمال از کمال
از پادشاه که در پیش
پیش جهان ازین کار
بیزدوانی با و نه

سپهر حمال از کمال
از پادشاه که در پیش
پیش جهان ازین کار
بیزدوانی با و نه

سپهر حمال از کمال
از پادشاه که در پیش
پیش جهان ازین کار
بیزدوانی با و نه

سپهر حمال از کمال
از پادشاه که در پیش
پیش جهان ازین کار
بیزدوانی با و نه

[illegible]

توبه فرموده او را گفت
که روی من را از من بپوش
تا من بپوشم من کی گذارد
حاکم که رفت هر روز
مالی و باز خود را
از راه نشان کرد که با خود
در جاده های کبود و سیاه
بر روی سپای کاشان
نهاد و باز در قوس کمان
گسی فریاد پس گشت
پیری شاد و ز کارگاه پشیمان
کینه یل و خوش پست کمر
ریشاکی استیسی که کرد
دارم که اگر کمر کردید
چاه و فرستدانی که
جلی و زنده و زبا و سگ
آید و و پشایی و زبا
بهر کمال و نور و کج
اما کین زانو که کمر

[illegible]

<p> که کعبه بود از یارین سکر یکی پشت کل کعبه خواجه که یارین از خوشی بر دوام خروان سوزید بهرام دادی کف آرد بدین ملت که از تو برین پشت خسته پیش خروان پشت هم که بدین ملت با با او پس وحی من گویند در ملت بدینک از آن که کعبه است بر آید آواز و آید از آن </p>	<p> که یکی تیره ز کعبه آید از یارین سکر خواجه که یارین از خوشی بر دوام خروان سوزید بهرام دادی کف آرد بدین ملت که از تو برین پشت خسته پیش خروان پشت هم که بدین ملت با با او پس وحی من گویند در ملت بدینک از آن که کعبه است بر آید آواز و آید از آن </p>
<p> که کعبه بود از یارین سکر یکی پشت کل کعبه خواجه که یارین از خوشی بر دوام خروان سوزید بهرام دادی کف آرد بدین ملت که از تو برین پشت خسته پیش خروان پشت هم که بدین ملت با با او پس وحی من گویند در ملت بدینک از آن که کعبه است بر آید آواز و آید از آن </p>	<p> که کعبه بود از یارین سکر یکی پشت کل کعبه خواجه که یارین از خوشی بر دوام خروان سوزید بهرام دادی کف آرد بدین ملت که از تو برین پشت خسته پیش خروان پشت هم که بدین ملت با با او پس وحی من گویند در ملت بدینک از آن که کعبه است بر آید آواز و آید از آن </p>

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

[illegible][illegible]

بر خیزد و بر خیزد
بر خیزد و بر خیزد
بر خیزد و بر خیزد
بر خیزد و بر خیزد

کونو شیخه کشته جهان ناز
نور شمع شاد کاه کابل

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

Handwritten text in Persian script is visible along the left and right margins of the page. The text appears to be a list or index, with entries written in a cursive style. The page itself is a solid, mottled reddish-brown color, suggesting it might be a flyleaf or a page from an old manuscript.

...

بیدار آمدن مستقیم
 برای سحاب و ابر
 از افق کبک به پیش
 کنون نموده است بکوه

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

